

مطالعات اسلامی: تاریخ و فرهنگ، سال چهل و سوم، شماره پیاپی ۸۶/۴،  
بهار و تابستان ۱۳۹۰، ص ۲۸-۹

## قیام شیخ بهاءالدین استیری و ضعف مبانی دینی و اخلاقی مشروعیت صفویان\*

دکتر علی اکبر جعفری / استادیار دانشگاه اصفهان<sup>۱</sup>

### چکیده

بحران مشروعیت دینی صفویان در اواخر عمر این سلسله موجب قیام‌ها و شورش‌های متفاوتی در نواحی مختلف قلمرو آنها شد. یکی از مهمترین این قیام‌ها را شیخ بهاءالدین استیری در خراسان رهبری کرد. شیخ که از بی توجهی دولت و دربار صفوی نسبت به حملات ازبکان به خراسان به ستوه آمده بود، راهی اصفهان شد. هشدارهای دلسوزانه او در اصفهان نادیده گرفته شد و خود نیز به تصوف و کفر متهم گردید. او پس از بازگشت به خراسان و با گردآوری یارانی، دست به اقدامی جهادی زد اما به زودی و با اعزام سپاه صفوی، حرکت او در هم کوبیده شد.

یافته‌های تحقیق نشان می‌دهد این قیام در سال‌های پایان عمر سیاسی دولت صفوی تحت تأثیر بحران‌های ناشی از ضعف مشروعیت دینی صفویان صورت پذیرفته است. همچنین سرکوب این قیام، انگیزه خیرخواهی برای حفظ این دولت را از بین برد. این ماجرا و نمونه‌های مشابه، زمینه را برای سقوط صفویه فراهم نمود.

**کلید واژه‌ها:** شیخ بهاءالدین استیری، مشروعیت صفویان، خراسان، شاه سلطان حسین.

\* . تاریخ وصول: ۱۳۸۹/۸/۱؛ تاریخ تصویب نهایی: ۱۳۹۰/۱۲/۲۱.

اساس و پایه حاکمیت‌ها و مشروعیت آنها را میزان توانایی آنها در ایجاد و حفظ این اعتقاد و باور که نظام سیاسی موجود برای جامعه مناسب است، تشکیل می‌دهد. توانایی ایجاد چنین باوری، به تشکیل حکومت‌ها و تضعیف و شکست این باور، به سقوط آنها منجر می‌شود. اگرچه در هر طرف این قضیه هم حاکمان و هم افراد جامعه قرار دارند، اما وجه غالب این روابط به جامعه باز می‌گردد.

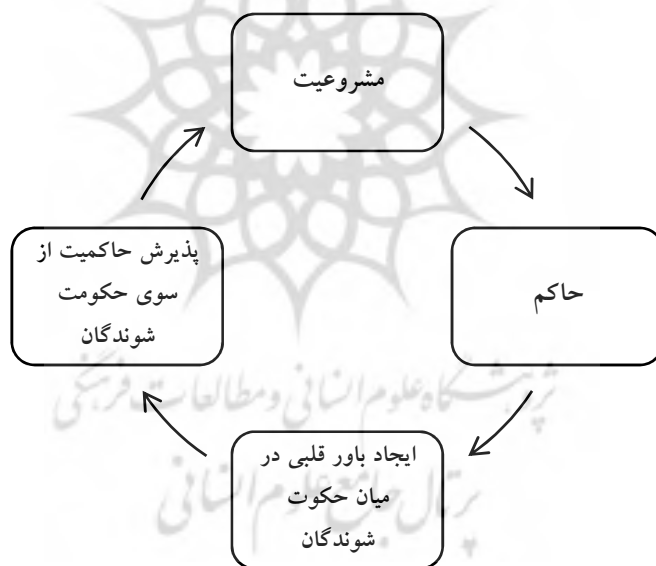
دولت صفویه زمینه‌های مختلفی را برای حفظ مشروعیت خود در دست داشت لیکن گذشت زمان و تغییرات مهمی که در ساختار این دولت و مبانی مشروعیت آن رخ داد، این سلسله را به سراشیبی سقوط کشاند. نکته مهم آن که بسیاری بودند که در این باره از مدت‌ها قبل هشدار داده و زنگ خطر را به صدا درآورده بودند، اما مسائلی چند موجب شده بود تا گوشه‌ای برای شنیدن این هشدارها نباشد. از جمله این کسان، شیخ بهاء‌الدین استیری بود که از علما و مشایخ خراسان در آخرین سال‌های پادشاهی شاه سلطان حسین محسوب می‌شد. او قیام خود را پس از ناکامی در فراخوانی شاه و کارگزاران دولت صفوی به بازگشت از تن‌آسایی و غفلت از وظایف خویش و بعد از انتقاد به علمای پایتخت در کوتاهی، نسبت به مسئولیت‌های خود آغاز کرد. قیامی که نشان از بحران شدید و ضعف مبانی دینی و اخلاقی حکومت صفویان و به ویژه آخرین شاه این سلسله داشت. اگرچه این عالم شیعی متهم به تصوف و الحاد و بغی و طغیان شد و جان بر سر عقیده خود گذاشت، اما آنچه او هشدارش را می‌داد، به زودی دولت صفویه را به ورطه سقوط کشاند.

این قیام دینی و اعتراض مذهبی از مهمترین حوادث تاریخی سال‌های پایانی عمر سیاسی صفویان بوده که در منابع تاریخی مورد غفلت واقع شده است. تنها گزارش تاریخی در مورد شیخ بهاء‌الدین استیری را میرزا محمد خلیل مرعشی صفوی که خود از صفویان بوده در مجمع‌التواریخ آورده است. اهمیت این گزارش از آن جهت که نویسنده هم به بی‌توجهی شاه و درباریان صفوی نسبت به هشدارهای افراد دلسوزی همچون استیری اذعان دارد، قابل توجه است. این مقاله با هدف بررسی دلایل قیام و چگونگی اقدامات شیخ بهاء‌الدین استیری بر اساس گزارش‌های بسیار محدود باقی مانده از آن و به منظور تحلیل موقعیت دولت صفوی و

علمای شیعه در آخرین سالهای این دولت به این موضوع پرداخته است.

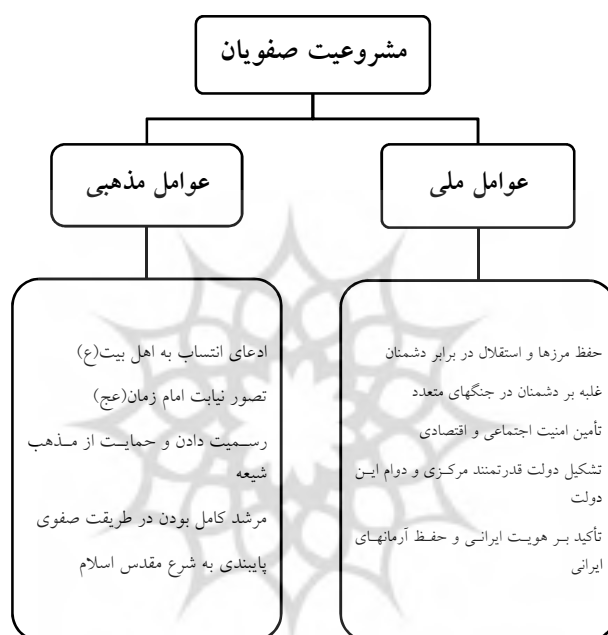
### چالش‌های فرا روی مشروعیت صفویان

همانگونه که گذشت؛ مشروعیت حکومت‌ها نوعی باور و اعتقاد قلبی است که صاحبان قدرت توانسته‌اند آن را در توده‌ها ایجاد نمایند که نظام سیاسی موجود، مناسب‌ترین نظام برای اداره جامعه و دارای نوعی تقدس است که آن را شایسته احترام و اطاعت کرده است (عالم، ۱۰۵). در چنین حالتی، یک جریان دو سویه ایجاد می‌شود که در یک طرف آن ایجاد حق حکومت برای حاکمان قرار دارد و سوی دیگر آن، پذیرش این حق از سوی حکومت شونده‌گان (شجاعی زند، ۵۱). این فرآیند را می‌توان در این تصویر نشان داد:



اگرچه در این چرخه که نمایشگر چگونگی مشروعیت‌پذیری حکومت‌هاست، عوامل مختلفی دخیل است، اما عوامل دینی و ملی بیش از دیگر عوامل تأثیرگذار است. بر همین

اساس، شیوخ طریقت اردبیل و سپس شاهان صفوی نیز برای ایجاد و حفظ چنین رابطه‌ای، تلاش گسترده‌ای نمودند. صرف نظر از میزان تأثیر هر یک از عوامل مشروعیت صفویان، مهمترین عوامل این موفقیت را می‌توان به صورت نمودار زیر به نمایش درآورد:



اجزای تشکیل دهنده در این چرخه مشروعیت همانند سیستم‌های شبکه محور عمل می‌کرد به گونه‌ای که ضعف و قوت یکی از اجزاء این شبکه بر دیگر اجزاء تأثیر می‌گذاشت؛ لذا هر مسئله‌ای که یکی از این عوامل را تضعیف می‌کرد، در نهایت موجب ضعف مشروعیت آنها می‌گردید. نمونه عینی این موضوع را در گزارش یکی از شاهدان روزگار ادبار صفویان در ایام محاصره اصفهان می‌توان دید که می‌نویسد: «در اواخر ایام سلطنت صفویه برای اجرای قانون شرع در بلاد عظیم که سبب انتظام دولت است، اهتمام نمی‌کردند ... و به این سبب، مستطیعان و ضعفا و عجزه بلاد اسلام، روز و شب، دعای بد و نفرین به جان پادشاه عصر و

حکام زمان خود می‌کردند» (کروسینسکی، ۲۵).

این شرایط از مدت‌ها قبل بر دولت و جامعه صفوی غلبه کرده بود. نگاه تیز بین شاردن، سیاح فرانسوی در روزگار زوال صفویان که مرگ شاه عباس را پایان دوران رونق و رفاه در ایران دانسته بود (شاردن، ۳/ ۲۹۱) ناظر بر همین وضعیت بود؛ لذا اقدام کسانی همچون محقق سبزواری در نگارش کتاب به ظاهر تاریخی و مشتمل بر اصول کشور داری روضه الانوار عباسی، در اصل به صدا درآوردن زنگ خطر برای شاه صفوی بود. آنچه او با عنوان علل زوال دولت‌ها مطرح کرده، بیش از نقل گذشته، نقد وضعیت موجود است. او در قالب حکایات تاریخی، عوامل ضعف مشروعیت صفویان را بیان کرد، اگرچه گوشه‌ای برای شنیدن نیافت. او در یک ارزیابی دقیق از علل انحطاط دولت‌ها تأکید می‌کند؛ تضعیف عوامل دینی و روی آوردن به مال و مقام، عوامل مشروعیت‌پذیری ملی را هم تضعیف نموده به گونه‌ای که «اگر در این اثنا، خصمی قاهر قصد ایشان کند به آسانی استیصال جماعت او را میسر گردد» (محقق سبزواری، ۵۰۹).

شبکه محور بودن چرخه ذکر شده در اواخر عمر دولت صفوی تا جایی پیش رفته بود که برخی از این عوامل به دلیل برخی اعمال و کردار شاهان این سلسله اعتبار خود را از دست داده و دیگر به عنوان عامل مشروعیت‌پذیری شناخته نمی‌شد یا ضرورتی به وجود آنها نبود. نمونه بارز آن، موضوع ادعای انتساب صفویان به اهل بیت «ع» و ایجاد نسب عالی برای خود به عنوان یک عامل مسلم در مشروعیت‌پذیری بود. این مسئله تحت تأثیر عوامل دیگر تا جایی کم رنگ شده بود که سبزواری داشتن نسب عالی را به عنوان یکی از ویژگی‌های پادشاه چندان ضروری نمی‌داند (همو، ۵۰۷). در چنین شرایطی بود که مجموعه‌ای از بحران‌های اجتماعی و اقتصادی دامنگیر دولت صفویان شد. بحران‌هایی که برای غلبه بر آنها نیاز به مدیریت سازمانی، کنترل نظامی و برنامه‌عملیاتی بود، اموری که دولت صفوی از فقدان آنها رنج می‌برد.

علل بلند مدتی که در سقوط صفویه نقش داشتند، در حوزه مسائل اقتدار و مشروعیت صفویان قابل بررسی است (طباطبایی فر، ۲۳۳). اگرچه محبوبیت و مشروعیت صفویان به گونه‌ای همچنان تا سال‌ها بعد از سقوط آنها در بین مردم وجود داشت، اما پایه‌های مشروعیت

آنها سست شده بود. نکته مشخصی که در بررسی تاریخ صفویه دیده می‌شود این است که دو عنصر از مجموع عناصر مشروعیت بخش دولت صفوی یعنی نیابت امام زمان «عج» - با قدرتمند شدن علمای دین - و موقعیت مستحکم شاه در طریقه صوفیانه - با ضرباتی که بر ساختار آن وارد شد - بعد از زمان شاه عباس به شدت تضعیف شد. از سوی دیگر گرایش به نوعی سلطنت استبدادی (لاکهارت، ۱۸) در بین صفویان، ضمن شکستن پایه های مشروعیت آنان، موجب شد تا در روزگار بحران شدید این دولت در ماجرای حمله غلزیایی ها، نیریزی با قاطعیت اعلام نماید که «خرابی مملکت از ناحیه غلبه دشمنان نیست بلکه در مرحله نخست، غفلت شاه و فساد مالی امیران است» (نیریزی، ۸۵). در چنین شرایطی که دغدغه دین از بین رفته بود و کسی برای اجرای قانون شرع اهتمام نمی‌کرد (کروسینسکی، ۲۵) اعتراض منادیان دین و متشرعان، به دخالت در امور تعبیر شد و کوچک‌ترین اعتراضی تحمل نشد، حریم دین و علمای دینی شکسته شد و سخت‌ترین برخوردها با آنها صورت پذیرفت. نمونه‌های مشخص و عینی این رفتار را در برابر اعتراض شیخ محمد زکی و شیخ بهاء‌الدین استیری می‌توان دید. این دو در منطقه خراسان - یکی در نیشابور و دیگری در سبزوار - به دلیل آشفته‌گی این منطقه و بی‌توجهی شاه و کارگزاران صفوی، خود دست بکار شدند. شیخ محمد زکی با جمع کردن عده ای از مردم معترض به گرد خود در روستایی نزدیک نیشابور، سکه و خطبه به نام خود کرد و بر تخت سلطنت نشست اما به زودی تاوان آن را داد؛ به حکم منصور خان، حاکم مشهد، «سر شیخ مظلوم را که هوای سروری داشت، به گرز گران سنگ آهنی خورد نمودند» (طهرانی، ۱۰۴-۱۰۶). شیخ بهاء‌الدین استیری نیز با برخوردی این‌گونه روبرو شد و علاوه بر آن نوعی تقابل فرهنگی را با فکر و اندیشه‌اش آغاز نمودند به گونه ای که کمتر گزارشی در منابع تاریخی درباره شخصیت و آراء و نظراتش می‌توان یافت؛ موضوعی که تلاش می‌شود در ادامه بیشتر بدان پرداخته شود.

#### شخصیت بهاء‌الدین استیری

تنها اشارات تاریخی در مورد شخصیت بهاء‌الدین استیری را میرزا محمد خلیل مرعشی صفوی در کتاب مجمع‌التواریخ نوشته شده به سال ۱۲۰۷ ق آورده است. این تاریخ، هشتاد سال پس

از ماجرای اعتراض شیخ و شهادت اوست. با آنکه منابع تقریباً قابل توجهی از سال‌های پایانی پادشاهی صفویه در دست است، این غفلت محسوس منابع از ذکر این واقعه و معرفی این شخصیت، گویا از وجود نوعی تلاش آگاهانه برای حذف شیخ نشان دارد. اگرچه مرعشی صفوی در آغاز توصیف «ذکر واقعه شیخ بهاءالدین استیری»، چنین وانمود می‌کند که شرح احوال شیخ را از «گلشن آریان چمن وقایع و آثار و نکته‌پردازان حدایق سیر و اسمار» بیان می‌کند (مرعشی صفوی، ۲۴)، اما او خود نیز در معرفی شیخ به اختصار سخن می‌گوید. او، شیخ را «از اعظام علما و مشایخ خراسان که در سلسله آنها پیری و مریدی از قدیم بود، شیخ بهاءالدین» معرفی می‌کند و در ادامه، او را «مردی حرّاف و زبان آور و واعظ پیشه» که درد دین داشته، دانسته است (همو، ۲۴ و ۲۵). این اطلاعات محدود با آنکه غنیمتی تاریخی محسوب می‌شود، ما را از احوال شیخ به خوبی آگاه نمی‌کند. برای تکمیل این اطلاعات ناگزیر به استفاده از گزارش‌های قرینه و مکمل هستیم.

نکته اول در مورد شیخ بهاءالدین این است که او منسوب به قریه استیر<sup>۱</sup> است، در حالی که ساکن مشهد بوده است (مهدوی، دانشمندان و بزرگان اصفهان، ۱؛ ۱۴۶/۲). استیرنام آبادی از شهرستان سبزوار است که در مسیر جاده تهران-مشهد و در حدود ۱۷ کیلومتری غرب سبزوار واقع شده است. در مورد نام این روستا، اسامی سدیر یا سه دیر هم دیده می‌شود که شاید نشان از ایجاد دیرهایی توسط راهبان مسیحی دارد. در این روستا نشانی از مزار و بارگاه منسوب به شیخ بهاءالدین وجود ندارد و آرامگاه معروف به «پیراستیر» نیز بنا بر اقوال مشهور در میان مردم، مزار شش نفر از علمای اولاد کمیل بن زیاد است. بقعه بیرونی این آرامگاه نیز به شخصی به نام سلطان حسین خواجه جمالی منسوب است (رک: اعتمادالسلطنه، ۳/ ۲۲۴-۲۲۳؛ شریعتی، ۱۶۴؛ نوبان، ۵۱). عدم آگاهی اهالی محل از فعالیت‌های شیخ بهاءالدین استیری، نبودن قبری منسوب به او در این آبادی و اشاره نشدن به سکونت، قیام و شهادت شیخ در استیر در منابع تاریخی می‌تواند نظر مرحوم مهدوی که شیخ را ساکن مشهد دانسته، تأیید نماید.

1. Estir

نکته دوم اینکه شیخ از خانواده ای معروف و مشهود به زهد و تقوی بوده است به گونه ای که هم از علمای معروف و بزرگ خراسان محسوب می شد و هم در خانواده آنها، این شهرت، سابقه داشته است. اعتبار شیخ در میان علمای خراسان به گونه ای بوده که همراه عده ای، به عنوان نمایندگان علمای معترض به عملکرد دولت صفوی و کارگزارانش، راهی اصفهان شده اند. اینکه آیا او در این ماجرا نقش رهبری داشته در منابع روشن نیست، اما سخنگوی این جمع معترض در اصفهان بوده است. واعظ پیشه بودن و زبان آوری شیخ و استدلال و سخنان منطقی و متأثر از «درد دین» داشتن او نشان می دهد که در ماجرای اعتراض علمای خراسان، به احتمال زیاد، شیخ نقش رهبری داشته است.

درباره خاندان و سلسله مشایخ او گزارشی در منابع نیامده اما شاید بتوان رابطه ای بین شیخ بهاءالدین استیری با شیخ مؤمن استیری و یا دستجردی حدس زد؛ کسی که از عرفای مشهور مشهد و معاصر با شاه عباس اول صفوی بوده است. شیخ مؤمن علاوه بر فعالیت های عقیدتی در مشهد، دستی نیز در امور خیر داشته و آثار و ابنیه متعددی را در این شهر و اطرافش بنیان گذاشته بود (رک: قرقلو، ۱۱۹). نیز شاید بتوان گفت بین او و محمد زکی خان که از اولاد شیخ بهاءالدین نیشابوری بود و پیش از آن به اعتراض و قیام او اشاره شد، پیوندی وجود داشته است (صفت گل، ۵۷۳). صفت گل در تعلیقاتش بر *مرآت واردات* به نوعی به این باور رسیده که شیخ محمد زکی همان شیخ بهاءالدین استیری است (طهرانی، تعلیقات مصحح، ۲۲۲ و ۲۲۶).

نکته سوم؛ از تاریخ تولد و سن شیخ بهاءالدین استیری در زمان قیام نیز در منابع گزارشی نیامده است. اما استفاده از واژه هایی چون «از اعظام علماء و مشایخ خراسان» برای او توسط مرعشی می تواند نشانگر سن بالای او باشد. البته می دانیم، شهادت شیخ در سال ۱۱۲۹ ق یعنی زمان ورود صفی قلی خان ترکستان اول به خراسان رخ داده است (رک: مستوفی، ۱۲۱). محل شهادت او را مشهد نوشته اند (مهدوی، *مزارات اصفهان*، ۲۹)، اگرچه به مدفن او اشاره نشده است.

بر این اساس، شیخ بهاءالدین از جمله علمای بزرگ و مشهور سال های پایانی دوره صفویه



و منسوب به روستای استیر و ساکن مشهد بوده که به همراه عده ای از علمای خراسان در اعتراض به وضعیت و عملکرد صفویان راهی اصفهان شده است. به رغم اعتراض منطقی، به دلیل غفلت دولتمردان صفوی، او به خراسان بازگشته، در مشهد ساکن و در ادامه اعتراض خود، در سال ۱۱۲۹ ق به شهادت رسیده است.

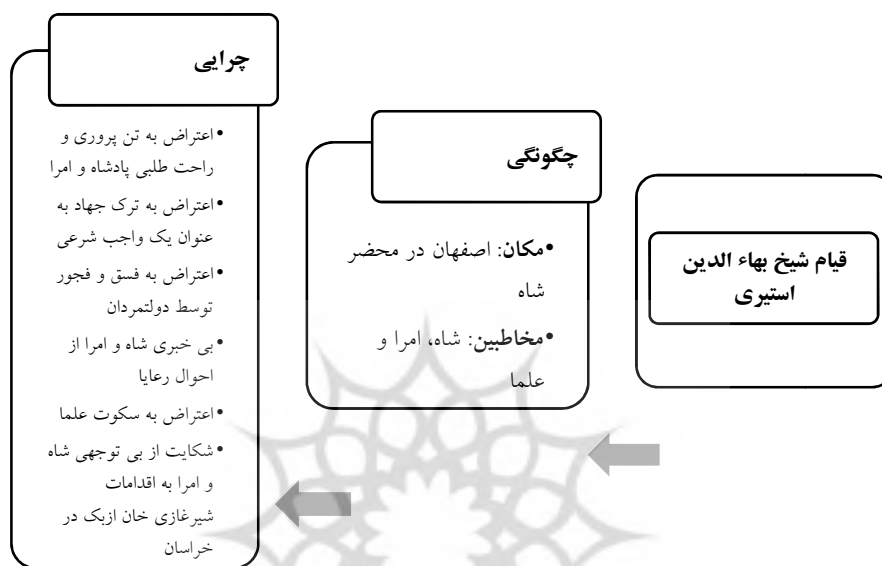
### چرایی و چگونگی حرکت شیخ بهاءالدین استیری

قیام شیخ بهاءالدین استیری در سال ۱۱۲۹ ق در سه مرحله شکل گرفت:

مرحله اول: در مشهد و به همراه جمعی از علمای خراسان. از نوشته های مرعشی صفوی چنین بر می آید که حمله شیرغازی خان ازبک به مشهد در این سال و قتل و غارت و اسارت بی حسابی که او انجام داده و اینکه کسی از کارگزاران صفوی در مقابل او مقاومت نکرده، علت اعتراض علمای خراسان بوده است (مرعشی صفوی، ۲۵ و ۲۴). علاوه بر این، شکایت از مأمورین حکومت «مهدوی، مزارات اصفهان، ۲۹) و جلوگیری از افاغنه (همو، دانشمندان و بزرگان اصفهان، ۶۳۸/۱) را علت اولیه قیام شیخ نوشته اند. در این مرحله، شیخ به همراه جمعی از علمای خراسان جهت اعلام شکایت خود راهی اصفهان شد. از همراهان شیخ در این مرحله از قیام می توان به میر محمد مهدی مشهدی اشاره کرد که از سادات حسینی مشهد بود. گزارش ها نشان می دهد این عالم فاضل بعد از ورود به اصفهان، مجبوراً در این شهر سکونت اختیار کرده و از همراهی شیخ بهاءالدین بازمانده است (رک: آخوندگری، ۱۴۶. مهدوی، مزارات اصفهان، ۹۵۳/۲) مرعشی داشتن درد دین و تظلم خواهی را علت قیام می داند (مرعشی صفوی، ۲۵).

مرحله دوم قیام در اصفهان و در محضر شاه، امرا و علمای این شهر واقع شد. این مرحله از حساس ترین مراحل قیام شیخ بود. فلسفه قیام، ادله شیخ برای قیام و انگیزه های او و نیز اندیشه سیاسی شیخ را در این مرحله از فعالیت هایش می توان شناخت. منابع از مدت اقامت شیخ در اصفهان سخنی به میان نیاورده و تنها به مایوس شدن شیخ و بازگشت به خراسان اشاره می کنند. این مرحله، مبانی نظری قیام شیخ را به تصویر می کشاند. بر اساس گزارش

مرعشی صفوی (ص ۲۵ و ۲۶) این مرحله را می‌توان به شکل زیر به نمایش در آورد:



پایان این مرحله به دو گونه بیان شده است؛ مرعشی به متهم شدن شیخ به تصوف و الحاد و اخراج او از اصفهان اشاره می‌کند (۲۵). در حالی که مهدوی از مایوس شدن شیخ به دلیل غفلت و بی توجهی اولیای دولت و مراجعت به خراسان یاد می‌کند (مهدوی، مزارات اصفهان، ۲۹). صفت گل در یک اشاره اجمالی، این موضوع را در چارچوب آشفتگی درونی ساختار دینی صفوی دیده و معتقد است شیخ بهاء‌الدین به علمای پایتخت ایراد گرفت که در برابر دشواری‌ها سکوت کرده‌اند «اما آنان انتقاد او را با اخراج او از اصفهان پاسخ دادند» (صفت گل، ۲۳۶). یک نکته مهم و قابل توجه در این بحث، اتهامی است که به شیخ در این مرحله زده شده است. اتهام تصوف به شیخ بهاء‌الدین، جایگاه او را از یک عالم و مجاهدی که درد دین داشته، تا حد یک ملحد-از نظر علمای پایتخت- پایین آورده است. در این شرایط، حتی احتمال اینکه اساس قیام استیری و مبارزه علمای پایتخت با او در قالب دعوی بین صفویان و

فقیهان در اواخر دوره صفوی، تفسیر و تحلیل شود نیز وجود دارد. در گزارش مرعشی، نشانه‌ای از گرایش‌های صوفیانه استیری دیده نمی‌شود. تصوف ستیزی در اواخر دوره صفوی به عنوان یک ویژگی اساسی در جامعه مشهود بود. در این مرحله، دیدگاه تصوف ستیزان در مورد ماهیت تصوف و تقابل آن با مبانی شریعت پیچیده تر شد. از پیامدهای این پیچیدگی، هموار شدن راه برای مرتد خواندن صوفیان بود (قرقلو، ۱۳۶)؛ لذا این اتهام، هم شیخ را در ردیف صوفیان قرار می‌داد و هم او را مرتد اعلام می‌کرد، در این صورت، برخورد با او به راحتی صورت می‌پذیرفت.

سومین مرحله قیام شیخ بعد از اخراج توأم با اهانت او از اصفهان، در خراسان شکل گرفت. در این مرحله، شیخ به صورت عملی وارد میدان شده و تنها به استدلال و انتقاد اکتفا نکرد؛ در زمان‌های مختلف و مکان‌های متعدد، مردم را به جهاد علیه دشمنان فرا خواند و با طرح اینکه جهاد واجب است و غفلت از آن، مستوجب عذاب الهی است، موفق شد جمعیتی حدود چهار- پنج هزار نفر برای مقابله با دشمن گرد خود جمع کند (مرعشی صفوی، ۲۶).

لحن مرعشی نشان می‌دهد که شیخ برای به حرکت در آوردن هوادارانش علیه ازبکان اقدامی نکرد و منتظر فرصت مناسب بود. به همین دلیل با ورود صفی قلی خان به خراسان و فراخواندن شیخ به نزد، خود پنداشت این فرصت فراهم آمده تا خود و هوادارانش در خدمت این سردار و کارگزار صفوی به جنگ ازبکان رفته، تکلیف شرعی خود را انجام دهند. در حالی که در این مرحله شیخ متهم به شورش شده، دستگیر و به شهادت رسید.

بر این اساس، اگرچه قیام در کمتر از یک سال سرکوب شد، اما نشانگر چالش شدیدی بود که در سال‌های پایانی عمر صفویان، این دولت با آن دست به گریبان بود. شیخ بهاءالدین استیری به عنوان نماینده طبقه عالمان عارف شیعی، در سال‌هایی که تعصب شدید حاکم بر جامعه علیه اندیشه‌های عارفانه و فقهای شیعه، عرصه را به شدت بر علمای اصولی تنگ کرده بود، توانست اعتراض سازمان یافته‌ای را علیه این شرایط سازماندهی کند. اگرچه او در این راه جان باخت، ولی حرکت او نماد یک خیزش عمومی اصولیون علیه اخباری‌گری و تشیع فقهاتی علیه خشک مغزی حاکم بر طیفی از عالمان آن روزگار بود.

### عکس‌العمل‌ها در برابر حرکت شیخ

دولت و جامعه بحران زده صفوی در اواخر عمر این سلسله و بویژه روزگار ضعف محسوس مبنای دینی و اخلاقی مشروعیت آن به گونه ای بود که در مقابل هرگونه اعتراض و انتقادی، سخت‌ترین برخوردها را روا می‌داشت. این برخوردها، هم فیزیکی و هم فرهنگی بود به گونه‌ای که اعتراض و انتقاد علیه وضعیت دولت و دربار و حتی علما، حمل بر الحاد و بی‌دینی شده، حکم تکفیر صادر می‌شد. در مورد شیخ بهاء‌الدین استیری هم سخت‌ترین برخوردها رخ داد و هم اینکه مواضع دلسوزانه و هشدارهایش را به تصوف نسبت دادند و ماجرا را به سمت دعوی فقها و صوفیان کشاندند. برخوردهای صورت گرفته با شیخ بهاء‌الدین به خوبی می‌تواند تحلیل و انتقادهای سراینده مکافات نامه را که پس از سقوط اصفهان بیان داشته تأیید نماید؛ آنجا که کم‌ترین مجازات یک معترض آن روزگار را اینگونه توصیف می‌کند:

اگر یا ربی گفت بهی چاره ای      جگر از تَف هجر صد پاره ای  
به اخراج و هجرش نوشتند حکم      که باید شد از ذکر حق، صَم و بُکم  
(مکافات نامه، ۸۸)

بر این اساس، مهمترین عکس‌العمل‌ها در برابر قیام شیخ عبارت بودند از:

- سکوت و عدم همراهی با او توسط علما.
  - متهم نمودن شیخ به تصوف و الحاد.
  - اخراج توأم با اهانت شیخ از اصفهان.
  - اتهام بغی و طغیان به او.
  - شهادت او با میخ کوب کردن (رک: صفوی مرعشی، ۲۶ و ۲۵).
- و مهمتر از تمام این برخوردها، حذف نام و یاد و اندیشه او از ذهن‌ها و خاطره‌ها بود. بعضی از برخوردهای ذکر شده در برابر شیخ، در آن روزگار مرسوم بود، به ویژه اتهام تصوف و الحاد و بغی و طغیان. اتهام تصوف در آن مقطع به عنوان یکی از مهمترین ابزارهای حذف مخالفین بود که موج دوم تصوف ستیزی عصر صفوی به شمار می‌آمد و تا اواخر عمر سیاسی

دولت صفوی به عنوان مهمترین چالش اجتماعی جامعه ایران در گزارش‌های مربوط به درگیری بین فقها و صوفیان دیده می‌شود. در این میان، بیشترین آسیب را صوفیان یا کسانی که متهم به تصوف می‌شدند، تحمل نموده‌اند. نفی بلد، آزار و شکنجه، قتل و پس از آن تلاش برای تخریب چهره و فکر و اندیشه این افراد، از جمله این آسیب‌ها بود. بسیاری از علمای دین در آن عهد متهم به تصوف شده و مجبور به ترک شهر و دیار خود شدند. یک نمونه بارز، مولا صادق اردستانی از مشاهیر فضلا و حکما و از شاگردان خاص میر ابوالقاسم فندرسکی بود که در همین زمان به تهمت تصوف از اصفهان اخراج شد به گونه ای که فرزندانش نیز در این راه، از سرما تلف شدند (هدایت، ۵۸۶/۸). فتحعلی خان داغستانی، اعتمادالدوله شاه سلطان حسین نیز به اتهام اقداماتی که از آنها بوی خیانت و طغیان به نظر می‌رسید، از نعمت بینایی محروم شد (هنوی، ۳۵، ۶۸). اما برخورد با شیخ بهاءالدین بویژه حذف نام و یاد او از خاطره‌ها و فراموشی تلاش و جهاد او قابل تأمل است. این برخورد را حکایتی دیگر از تأثیرات نزاع دو گروه اهل علم و اهل فقر و خرابی اوضاع می‌توان دانست. مهمترین تأثیر این فضا، از بین رفتن اطمینان و اعتماد در جامعه بود. همچنین تبدیل شدن دعوی تصوف و فقاقت به وسیله ای برای کوبیدن مخالفان و فشار بر آنها که در این دوره محسوس بود (جعفریان، ۱۲۰۹/۳). در گزارش مرعشی به خوبی می‌توان احساس کرد که بخشی از عکس‌العمل‌های صورت گرفته، کاملاً شخصی بوده است. او پس از ذکر سخنان شیخ می‌نویسد: «از این سخنان حق، اکثری از علما مکتر شده، آن عزیز را متهم به تصوف و الحاد نموده، حکم باخراج او کردند چنانچه او را از اصفهان باهانت تمام بیرون کردند» (مرعشی صفوی، ۲۵). این نحوه مقابله با مخالفین از مهمترین پیامدهای مشی حکومتی بود که پادشاه آن، همه اختیارات دولتی را به وزیران و خواجگان خود سپرده بود (دوسرسو، ۳۹). در چنین شرایطی بود که به رغم اعتراضات منطقی و برخاسته از مسئولیت دینی یک عالم، برخوردهای فیزیکی و سپس برخورد فرهنگی با او صورت می‌پذیرفت تا عبرتی باشد برای دیگران که لب فرو بندند و از دین و مسئولیت‌های شرعی سخن نگویند.

### پیامدهای سرکوب این قیام

قیام شیخ بهاء‌الدین استیری، هشداری برای دولت صفوی بود که پنج سال قبل از سقوط سهل و آسان اصفهان صورت پذیرفت. نکاتی که شیخ در سخنان خود در حضور شاه و خطاب به او و امرا و علما بیان کرد، چنانچه مورد توجه قرار می‌گرفت، می‌توانست از فاجعه سقوط دولت صفوی پیشگیری نماید. این قیام نشانگر بی‌همتای و بی‌غیرتی حاکمان صفوی در اصفهان بود که انگیزه لازم را برای دفاع از مردمی که تحت تجاوزات خصمانه ازبکان و افغانه ابدالی بودند، نداشتند (جعفریان، ۳/ ۱۲۰۹)؛ لذا می‌توان تداوم بحران آفرینی این دو گروه و بویژه ابدالی‌ها را در خراسان، مهمترین پیامد سرکوب این قیام دانست. زمانی که سردار اعزامی دولت صفوی به خراسان به جای پرداختن به دشمن اصلی و عامل ناامنی خراسان، بی‌هیچ تفکر و اندیشه‌ای، حکم به دستگیری و قتل شیخی را صادر می‌کند که سپاهی آماده را نیز برای سرکوبی دشمن در اختیار داشت، فرصت مناسب برای بحران‌زایی بیشتر دشمنان فراهم می‌شود. بحرانی که از همین سال‌ها در منطقه خراسان شروع و تا زمان سقوط اصفهان توسط غلزایی‌های قندهار همچنان ادامه داشت.

از سوی دیگر، سکوت دربار صفوی در برابر اقدام صفی قلی خان در سرکوبی قیام شیخ، موجب جرأت بخشی بیشتر به او و انجام اقداماتی شد که نشانگر روح بی‌دینی و ضد اخلاقی حاکم بر دستگاه صفوی در آن روزگار بود. مرعشی صفوی از حس غرور مستولی شده بر صفی قلی خان بعد از این واقعه، بی‌احترامی او به آستان قدس رضوی و ضبط موقوفات آن آستان شامل مقدار قابل توجهی از «قنادیل و شمعدانها و عودسوزها و منقل‌ها از طلا و نقره» و نیز قتل یکی از کارگزاران منطقه خراسان یعنی محمد زمان خان یاد می‌کند (مرعشی صفوی، ۲۷، ۲۶). او در ادامه، از کشته شدن صفی قلی خان در جنگ با اسداله خان ابدالی حاکم هرات، به عنوان انتقام از او توسط منتقم حقیقی و جزای اعمال سیئه او اشاره می‌کند (همو، ۲۷).

به دنبال این وقایع، خراسان از کنترل دولت صفوی خارج تا جایی که شاه سلطان حسین به منظور رفع مشکلات این فاجعه تصمیم گرفت خود به خراسان رود، لذا پا از اصفهان بیرون گذاشت و راهی قزوین شد (مستوفی، ۱۲۳). این اقدام شاه، به دلایلی هیچگاه ثمربخش نبود و

پیامدی جز رها شدن ابدالی‌ها از کنترل دولت صفوی نداشت (لاکهارت، ۹۰). پس از این رهایی، درگیری بین ابدالی‌ها و غلزایی‌ها موجب تداوم و ناامنی خراسان شد؛ درگیری‌هایی که سرانجام با قتل حاکم ابدالی هرات توسط محمود غلزایی، به نفع قندهاری‌ها تمام و موجب قدرتمندی مضاعف آنها شد. مرعشی صفوی از ساده انگاری شاه و دستگاه دولت صفوی در پذیرش حسن نظر محمود در زمان ارسال سر اسداله خان ابدالی برای دربار به عنوان نقطه پایان اما نادرست مشکل خراسان یاد می‌کند (مرعشی صفوی، ۵۱)؛ مشکلی که سرانجامی جز آمدن محمود به اصفهان و سقوط این شهر نداشت.

#### تأملی در اندیشه سیاسی شیخ بهاءالدین استخیری

سکوت منابع در معرفی شخصیت، عملکرد و دیدگاه‌های شیخ، بررسی اندیشه سیاسی او را با مشکل مواجه کرده است. با وجود این، از گزارش مرعشی صفوی می‌توان در این باره برداشت‌ها و استنباطاتی صورت داد. استخراج این اندیشه بر اساس سخنان او در حضور شاه، امرا و علما و نیز بر اساس خطابه‌های او در سومین مرحله قیام امکان‌پذیر است.

شیخ ذاتاً به همکاری با دولت صفوی باور داشت؛ لذا در نگاه اول، او حکومت صفوی را دارای مشروعیتی نسبی می‌پنداشت و همکاری با آن را تأیید می‌کرد. به عبارت دیگر، شیخ نیز مانند علمای بزرگ سلف خویش، دولت صفویه و شاهان را تنها از آن جهت که مدافع شریعت محمدی (ص) و منادی مذهب شیعی بوده و از این طریق می‌توانستند خطر دشمنان را برطرف و اصل دین و شریعت را محافظت نمایند و در جهت پیشبرد آن تلاش کنند، پذیرفته بود. این باور به معنای مشروع دانستن کامل صفویان نبود اما در آن شرایط، نوعی مشروعیت نسبی محسوب می‌شد که حاصل همکاری علما با دولت صفوی به شمار می‌رفت. بر همین اساس در مرحله اول قیام و به منظور کمک فکری به دولت صفوی راهی اصفهان شد تا به این ترتیب وظیفه دینی خود را در برابر یک دولت مدافع تشیع انجام دهد. او حتی در آخرین مرحله قیام نیز به نوعی به این اندیشه باور داشت، زیرا زمانی که صفی قلی خان او را فراخواند «چون آن مرد [شیخ] گمان تقصیری بخود نداشت بلکه خود را مستوجب تحسین می‌دانست که چهار

پنج هزار کس بی موجب و بی علوفه جمع نموده در رکاب سپه سالار از روی درد دین خواهد جنگید بی مضایقه به ملاقات صفی قلی خان رفت» (مرعشی صفوی، ۲۶). با وجود این، شیخ بر خلاف برخی از علمای معاصر خود که نظریه سیاسی خاصی ارائه نکرده و چندان عنایتی به اختیارات فقیه در عصر غیبت نداشته‌اند (رک: حسینی زاده، ۲۱۲-۲۱۱)، در عمل به نظریه سیاسی «حق حاکمیت فقیه در عصر غیبت» باور داشته است. او پس از ناکامی‌اش در اصفهان و پس از بازگشت به خراسان با صراحت اعلام کرد: «در این زمان پادشاه و اوامر و تمام مردم دست از دفاع و جهاد برداشته‌اند و مردم را بدست دشمن حواله نموده، چه ضرور است که انتظار حمایت پادشاه باید کشید، بر هرکس فی نفسه واجب است که برای حفظ عرض و ناموس و مال و جان خود بموجب حکم خدا و رسول دفع شر دشمن نماید و هر کس که از او کاری آید و تغافل نماید در آخرت مستحق عذاب الیم و ورود جحیم خواهد بود» (مرعشی صفوی، ۲۶). عملکرد اولیه شیخ و این اظهار نظر او اگرچه به ظاهر دارای نوعی دوگانگی است اما نباید فراموش کرد که این دو، در دو زمان مختلف و در دو سطح متفاوت صورت گرفته است. به عبارت دیگر، فرض همکاری علمای شیعه با حاکمیت غیر مشروع تابع شرایطی است که در عملکرد شیخ بهاء‌الدین استیری کاملاً مشهود است. اکثریت علمای شیعه ضمن آنکه حق مشروعی را برای حکومت صفویان قائل نبودند، همکاری با دولت صفوی را در جهت پیشبرد اهداف دینی خود تجویز می‌نمودند. این مسئله به عنوان یک ویژگی شاخص در اندیشه سیاسی تشیع دیده می‌شود؛ لذا شخصیتی همچون محقق کرکی نیز در عین اینکه مشروعیت صفویان را قبول نداشت، بیشترین همکاری را با آنها صورت می‌داد، اگرچه هم او و هم دیگر علماء به حق حاکمیت و مشروعیت فقها در عصر غیبت همچنان باور داشتند. با این فرض، شیخ بهاء‌الدین استیری نیز مانند دیگر علمای شیعه، پادشاهی و حکومت بر جامعه شیعه را تابع شرایطی می‌دانست که فقدان هر یک می‌توانست موجب سلب مشروعیت نسبی از حاکمیت شود. مهم‌ترین این شرایط، حفظ تمامیت ارضی، حراست از جان و مال و نوامیس جامعه و مهمتر از همه حفاظت از اصل دین الهی و باورها و اعتقادات دینی بود؛ لذا چون شیخ هیچ یک از این شرایط را در دربار صفوی ندید، خود دست به کار شد. با



وجود این هرگاه نشانه ای از اجرای این شرایط می‌دید، حسن نیت خود را نشان می‌داد. به همین دلیل در حالی که نیرویی هم تدارک دیده بود به درخواست صفی قلیخان پاسخ داده و به اردوی این سردار رفت.

شیخ، داشتن درد دین را اولین شرط پادشاهی می‌دانست و سپس توجه به مردم را ضرورتی تمام برای حاکم بر می‌شمرد. او معتقد بود: «پادشاهی عبارت از ترحم و اشفاق و غیرت و حمیت دین است» (همو، ۲۵). او در ادامه تأکید می‌کند که پادشاه باید از حال رعیت، آگاه بوده و از فسق و فجور و فجایع نیز دوری کند. بر این اساس، فلسفه اصلی قیام شیخ بهاءالدین استیری، ضعف مبانی دینی و اخلاقی دولتمردان صفوی بود که موجب سلب مشروعیت آنها شده بود، در این وضع شیخ به انتظار شاه نماند، خود فرمان جهاد صادر کرد و مستنکفین از این فرمان را مستوجب عذاب الهی بر شمرد. این اقدام او و تدارک لشگری در حدود چهار-پنج هزار نفر که در میان علمای آن دوره بی نظیر بود؛ نشانه ای روشن از باور سیاسی شیخ بهاءالدین استیری تلقی می‌شود.

او حفاظت از مال و جان و ناموس شیعه که از نظر شیخ از وظایف مسلم پادشاه محسوب می‌شد و انجام آن را یک تکلیف اساسی برای حاکمیت می‌پنداشت، به عنوان دستمایه اولیه قیام خود قرارداد و با این کار خود نه تنها بر نظریه حق حاکمیت علما تأکید نمود، بلکه به شکلی عملی برای انجام این تکلیف که اینک سلطان و کارگزارانش به دلیل «فسق و فجور و شنیاع و قبایح» آن را فراموش کرده بودند، اقدام نمود؛ لذا او اقدام عملی علمای دین را برای تحقق اهداف دین یک ضرورت می‌دانست، همانگونه که خود به آن عمل کرد.

شیخ در اندیشه سیاسی خود، صراحت بیان و شفاف سازی مشکلات را یک اصل قرار داده بود. در این راستا، بدون ترس و واهمه از عواقب کار و بنا بر اعتقاد و باور دینی که داشت، شاه، امرا و علما و حتی جمیع شیعیان را خطاب قرار داده و آنها را به جرم غفلت از انجام تکالیف و مسئولیت‌های خویش به محاجه کشاند. او در این راستا با استناد به آیات و روایت و تأکید بر یک اصل مسلم دینی یعنی جهاد، تن پروری و راحت طلبی مخاطبین خود را علت فراموشی این فضیلت اعلام نموده و با ذکر نمونه‌ای از مشکلات در خراسان می‌گوید: «و

هیچکس را از شاه و امرا و سپاه، درد دین و غیرت پیرامون خاطر نگذشت که این نفوس محترم را از دست این فرقه نواصب بی دین ظالم خلاص نمایند و علما نیز مهر سکوت بر لب گذاشته، مطلق در مجلس پادشاه و امرا، سخنانی که موجب تنبیه و آگاهی ایشان باشد هرگز بر زبان نیاورده، این معنی چگونه با دینداری و ایمان جمع می‌شود؟» (همان).

برخورد با علمای درباری و کسانی که مسئولیت شرعی خود را به ثمن بخت به مقامات دنیوی فروخته و اعتراض به آنها به عنوان رهبران جامعه از دیگر جلوه های اندیشه سیاسی شیخ بود. همین صراحت لهجه و نشانه گیری کانون‌های اصلی ضعف جامعه و دولت صفوی موجب شد تا شیخ را به اتهام تصوف، که در آن روزگار جرمی سنگین و برابر با الحاد بود، با توهین زیاد از اصفهان بیرون نمایند.

مقابله به مثل با دشمنان تشیع و سخت‌گیری بر آنها بدون تسامح و گذشت از دیگر مبانی اندیشه سیاسی شیخ محسوب می‌شد؛ لذا تمام فعالیت‌های تبلیغی و تجهیزاتی او به منظور مقابله با دشمن خارجی بود. از نظر شیخ، دولت صفویه به رغم تضعیف مبانی دینی و شرعی خود می‌توانست با توبه و اصلاح، ادامه یابد، لذا او عملی علیه حاکمیت صفویان انجام نداد و سپاه آماده شده‌اش را به منظور مقابله با دشمن خارجی که آنها را «نواصب بی دین ظالم» نامیده (همان)، در اختیار صفی قلی خان قرار داد.

تأمل در سخنان شیخ نشان می‌دهد که از نظر او، شاه و کارگزاران صفوی به شدت دچار ضعف مبانی دینی و اخلاقی شده، مشکلات جامعه و دولت صفوی ناشی از رخوت و سستی، عناد و دشمنی، بی‌تدبیری به همراه ضعف شاه در تصمیم‌گیری (جعفریان، ۳/ ۱۲۰۹) موجب شد تا دشمنان خارجی جرأت دست‌اندازی به قلمرو دولت شیعی صفویان را پیدا نمایند؛ لذا اگرچه آنچه‌ان نپایید تا شاهد سقوط دولت صفوی و اثبات سخنان خود باشد، اما به حکم وظیفه شرعی خویش، زنگ خطر را بصدا درآورد، گرچه گوش‌های شنیدن نیافت.

### سخن آخر

قیام شیخ بهاء‌الدین استیری در کمتر از پنج سال مانده به سقوط اصفهان، برآمده از شرایط

بحرانی شدیدی بود که دولت و جامعه صفوی را در بر گرفته بود. مهمترین علت این بحران در تضعیف عوامل مشروعیت صفویان بویژه عوامل دینی بود. صفویان که با دستی پر از عوامل موفقیت آمیز دینی در کسب مشروعیت در ابتدای قرن دهم به میدان آمده و برای تحکیم و تثبیت خود در اعتلای این عوامل مشروعیت ساز کوشیده بودند، پس از دو قرن حاکمیت در ایران، با غفلت از همین عوامل و تضعیف آنها، میدان را برای جولان مخالفین و بویژه دشمنان خارجی فراهم کردند. در چنین شرایطی، هشدار و حرکت شیخ بهاء‌الدین استیری که حرکتی کاملاً مبتنی بر دین باوری و معتقد به مبانی دینی بود، از آنجا که چشم و گوش‌ها بسته بود، به بغی و طغیان نسبت داده شد و به شکلی غیر انسانی سرکوب شد تا دیگر کسی را انگیزه خیرخواهی برای حفظ دولت صفوی باقی نماند. سرکوب این حرکت اصیل دینی نمی‌توانست پیامدی جز سلطه گروهی شورشی برخاسته از قندهار بر تختگاه صفویان داشته باشد.

### کتابشناسی

- آخوند جزئی، ملا عبدالکریم، *رجال اصفهان یا تاذکره القبور*، با حواشی و ملحقات سید مصلح‌الدین مهدوی، چ دوم، بی جا، بی نا، ۱۳۲۸.
- اعتمادالسلطنه، حمد حسن خان، *مطلع الشمس*، انتشارات آموزش انقلاب اسلامی، تهران، ۲۵۳۵.
- جعفریان، رسول، *صفویه در عرصه دین، فرهنگ و سیاست*، پژوهشکده حوزه و دانشگاه، قم، ۱۳۷۹.
- حسینی زاده، سید محمدعلی، *علما و مشروعیت دولت صفویان*، انجمن معارف اسلامی، بی تا.
- دوسرسو، علل سقوط شاه سلطان حسین، ترجمه ولی اله شادان، کتاب سرا، تهران، ۱۳۶۴.
- شاردن، ژان، *سیاحت نامه*، ترجمه محمد عباسی، امیرکبیر، تهران، ۱۳۵۰.
- شجاعی زند، علی رضا، *مشروعیت دینی دولت و اقتدار سیاسی دین*، تبیان، تهران، ۱۳۷۶.
- شریعتی، علی، *راهنمای خراسان*، چ دوم، انتشارات الفبا، ۱۳۶۳.
- صفت گل، منصور، *ساختار نهاد و اندیشه دینی در ایران عصر صفوی (تاریخ تحولات دینی ایران در سده های دهم تا دوازدهم هجری قمری)*، خدمات فرهنگی رسا، تهران، ۱۳۸۱.
- طهرانی، محمد شفیع (وارد)، *مرآت واردات (تاریخ سقوط صفویان، پیامدهای آن و فرمانروایی ملک محمود سیستانی)*، مقدمه، تصحیح و تعلیقات منصور صفت گل، میراث مکتوب، تهران، ۱۳۸۴.

- عالم، عبدالرحمن، بنیادهای علم سیاست، نشر نی، تهران، ۱۳۷۳.
- کروسینسکی، تادوزیودا، سفرنامه، ترجمه عبدالرزاق دنبلی، تصحیح میراحمدی، توس، تهران، ۱۳۶۳.
- لاکهارت، لارنس، انقراض سلسله صفویه، ترجمه اسماعیل دولتشاهی، علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۸۳.
- محقق سبزواری، محمد باقر، روضه الانوار عباسی، تصحیح اسماعیل چنگیزی اردهایی، میراث مکتوب، تهران، ۱۳۷۷.
- مرعشی صفوی، میرزا محمد خلیل، مجمع التواریخ، تصحیح و اهتمام عباس اقبال، کتابخانه طهوری و سنائی، تهران، ۱۳۶۲.
- مستوفی، محمد محسن، زیادة التواریخ، به کوشش بهروز گودرزی، انتشارات موقوفات افشار، تهران، ۱۳۷۵.
- مکافات نامه، تصحیح رسول جعفریان، مرکز چاپ و نشر سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۲.
- مهدوی، مصلح الدین، دانشمندان و بزرگان اصفهان، تصحیح و اضافات رحیم قاسمی و محمدرضا نیلفروشان، گلدسته، اصفهان، ۱۳۸۴.
- مهدوی، مصلح الدین، مزارات اصفهان، تصحیح و تعلیقات اصغر منتظر القائم، دانشگاه اصفهان، اصفهان، ۱۳۸۱.
- نوبان، مهر الزمان، نام مکان‌های جغرافیایی در بستر زمان، انتشارات ما، ۱۳۷۶.
- نیریزی شیرازی، قطب‌الدین محمد، رساله سیاسی در تحلیل علل سقوط صفویه و راه حل بازگشت آن به قدرت، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، قم، ۱۳۷۱.
- هدایت، رضا قلی‌خان، تاریخ روضه الصفای ناصری، انتشارات کتابفروشی‌های مرکزی، خیام و پیروز، ۱۳۳۹.
- هنوی، جونس، هجوم افغان و زوال دولت صفوی، ترجمه اسماعیل دولتشاهی، انتشارات یزدان، ۱۳۶۷.
- قرقلو، کیومرث، «برداشت‌های صفویان از قدرت فقها در ایران در اواخر سده ۱۷/۱۱: تصویر ملا محمد طاهر قمی، در دو رساله جدلی صوفیانه»، فصلنامه مطالعات تاریخی، شماره ۵ و ۶، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی، مشهد، ۱۳۸۳، صص ۱۰۳-۱۵۳.